

کرده بود و بادفانهایم گوشت دستم را گاز می گرفتیم . نزدیکای ظهر بود و در اتاق ما جز ناله های ننه که دلان را از درد و غصه می انباشت ، صدای دیگری نمی آمد .

ننه تشکی را زیر خودش پهن کرده بود و سرش را به دیوار تکیه داده و با چشمانش که انکار می خواست از حلقه در بیاید به سقف اتاق خیره شده بود . هوای اتاق خیلی سرد بود . زیر کرسی هم آدم را گرم نمی کرد . فکر می کردم که چقدر خوب بود پدر می آمد و با خودش زغال می آورد و کرسی را گرم می کرد که ننه سردش نشود . چقدر خوب بود بسود غصه شیرین می آمد و ننه را دلداری می داد ! چقدر خوب بود خواهر بزرگ را از کار برکنار می کردند و سر زده وارد اتاق می شد . توران که گریه هایش را کرده بود سر در گوش من گذاشت و یواش ، طوریکه ننه نفهمد ، با صدای بغض آلودی گفت :

- من دلم می خواد ننه دختر بیاده . همسازای ندارم ، هیچکس نیس که با من بازی بکنه !

با آستین پیراهن ، اشکهایم را پاک کردم و آهسته گفتم :

- من هم دلم می خواد بسر بیاره ، خیال می کنی من همسازای

دارم ؟! دخترم باشه خوبه ... ساعتی تو با او بازی می کنی ، به ساعت من ...
توران گفت :

- ایز لب آشورا ، * به دانه عردسک پیدا کردم ، برای خواهر کوچیکه گذاشتمش ، هر تو بخدان .
گفتم :

- آکه سر بانه به تیر کمان براتش درس می کنم . آکه دختر بانه می رم لب آشورا ، منم به دانه عردسک پیدا می کنم .
ننه نالید :

- منصور ! در را باز بکن ... هوا خیلی گرمه !
با تعجب در را باز کردم . هوای سردی به داخل اتاق خزید . صورت ننه از عرق خیس شده بود . در يك لحظه تصمیم گرفتم و گفتم :
- من می رم غصه شیرین را خیر بکنم !

کفشهای لاستیکی ام را پوشیدم و رو به خانه ای غصه شیرین که خیلی دور بود پا به در گذاشتم . تا به خانه ای غصه شیرین نرسیدم طول نکشید . غصه شیرین داشت برفهای کف حیاط را جارو می کرد . به محض شنیدن پیغام من جارو از دستش افتاد و با منته اش کوبید و گفت :
- خدا مرگت بده ... چرا زودتر نیامدی ؟! ... یاهاشت شکسته بود پادس و بالت را بسته بودن ؟! چشانت را نگاه بکن ، نکیتی !

* تلفظ محلی آشوران

غصه در يك چشم به هم زدن چادرش را سر کشید و در حالیکه مرتب به من و ننه ام فحش می داد که چرا زودتر باخبرش نکردیم ، به خیابان زدیم . غصه در شکدی گرفت و هر دو سوار شدیم . در شکه چی پیر مرد کم حرف و اخمر دسه چرده بی بود که از بس سیکار کشیده بود حاشیه ی سیلپایش زرد شده بود . غصه روی سر در شکه چی فریاد زد :

- یس چرا مطلقا ؟! اسات - قسط شدن ؟! زن مردم در حال مرگه ...
هیچکس دور و برش نیس که بهش برسه !

در شکه چی به اسهایش شلاق زد و در شکه از جا کنده شد . چند ناخیا بان را که پشت سر گذاشتیم نزدیک خانه پیاده شدیم . توران کنار خیابان ایستاده بود . به محض دیدن ما گفت :
- ننه زایید ... به دختر فشنگ آورده .

غصه شیرین در حالیکه بگریز به من و خواهر بزرگ و پدر داماد دشنام می داد ، دشنامهایی که نوه ی هیچ قوی عطاری پیدا نمی شد ، در حیاط را محکم به هم کوبید و پیش از آنکه وارد اتاق بشود گفت :

- تا نکتم اتاق نمی آید ، فیهبید ؟!

خواهر توران به من گفت :

- هی گرم می کنه ... هی گرم می کنه ... حتی گنشنه !

گفتم :

- تو عروسکت را بهش بده ... منم به عردسک براتش پیدا می کنم .

صدای باز شدن در حیاط ، سعیت ما را قطع کرد . پدر کتفا را فروخته بود و خوشحال و خندان ، با دستمالی پر از گوشت و سبزی و نان سنگک یا به حیاط گذاشت . به پدر گفتم :

- ننه زاییده ... به دختر آورده که هی گرم می کنه !
پدر خندید و گفت :

- يك نان خور دیگر به ما اضافه شد . خدا رزق و روزیش را می رسانه . یس چرا نیامدین با خیرم بکنین ؟! تو مدرسه به شما چه یاد می دن ؟! بروعهات را خیر بکن .
گفتم :

- غصه شیرین آمده ... تو اتفاقه ...

پدر دستمال گوشت و نان و سبزی را به دست من داد و گفت :

- من یرم کمی روغن و میوه و زغال بخرم . اتاق خیلی سردمه ...

بیجه مسکته سرما بخوره و ناخوش بشه .

www.KetabFarsi.com

IRANIAN STUDENTS ASSOCIATION
AT THE UNIVERSITY OF KANSAS
P. O. BOX 3102
LAWRENCE, KS. 66044

انجمن دانشجویان ایرانی در کانزاس
مکتب سازمان فرهنگی و تفریحی ایرانیان
بدرابر سرگذار دانشگاه کانزاس

www.KetabFarsi.com

Handwritten signature or mark in the top right corner.

K A M R A W
A L A D